



«و هنگامی که آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند چشمهای آنها را می‌بینی که اشک می‌ریزد به خاطر حقیقتی را که دریافته‌اند، می‌گویند پروردگارا ایمان آوردیم. پس نام ما را همراه با گواهان و شاهدان مکتوب فرما».

عرفان فروغی از شکوه و جلال هستی است، طلعت نور ایزدی است، نقطه اوج انسانی و هدف و منظور از زندگی است.

سخن از عرفان بس مشکل است، دلی پاک می‌خواهد و آدمی وارسته که به عالی‌ترین رمز و راز هستی سخن گوید که فرمود: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۲</sup> بلندپروازی را باید تا بتواند در آسمان رفیع آن بال بگشاید و غواصی را می‌طلبد تا در اعماق ژرف آن فرو رود.

آن هم عرفان اسلامی، عرفانی ناب و خالص، عرفانی که از چشمه وحی سرچشمه گرفته و با آب توحید اشراب شده باشد.

آیا در توان کیست جز بلند پروازان عشق و عرفان و از پشه‌ای خرد که بر روی اقیانوسی بیکران پرپر می‌زند چه برمی‌خیزد، ولی ﴿كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾<sup>۳</sup>؛ هر کس مطابق طینت و خلق و خوی خود عمل می‌کند. آری هر کسی از ظن خود شد یار من، ولی آب دریا را اگر نتوان

## نگاهی به عرفان اسلامی با الهام از قرآن و عترت<sup>\*</sup>

محمد هادی عبدخدائی

استادیار دانشکده الهیات مشهد

\* این مقاله در دانشکده فلسفه دانشگاه کمپلوتنسه در مادرید اسپانیا در ژانویه ۱۹۹۹ در کنگره‌ای در جمع دانشگاهیان ایراد گردید.

۱- مائده / ۸۳

۲- واقعه / ۷۹

۳- اسراء / ۸۴

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾<sup>۱</sup>

کشید، پس به قدر تشنگی باید چشید  
ما پیش از ورود به اصل مطلب ناگزیر از بیان  
دو مقدمه هستیم:

۱ - اسلام دارای عرفان است.

۲ - منابع عرفان اسلامی چیست.

### مقدمه اول: عرفان اسلامی

مفاهیم عرفانی در فرهنگ قرآنی تبلور  
خاصی دارد. آیات این کتاب آسمانی گویای  
عمیق‌ترین عرفان نظری و عملی می‌باشد.  
اسامی الهی که در قرآن آمده از عمق معرفت  
اسلامی حکایت می‌نماید و آیات بلندی که در  
توحید و سایر صفات الهی است گویای شکوه  
عرفان در این کتاب آسمانی می‌باشد. حضور  
الهی و وابستگی موجودات به او و سایر مسائل  
عرفانی به صورت جذابی در قرآن مجید بیان  
شده، چنان که نفس و خصوصیات آن و طریقه  
تزکیه و تهذیب هم در این کتاب آسمانی به  
خوبی بیان گردیده است.

همچنین در دعاهایی که از پیامبر اکرم ﷺ  
و ائمه اطهار علیهم‌السلام روایت شده مفاهیم بلندی  
مشاهده می‌شود که معرفت عرفان خالص و  
بی‌شائبه اسلامی است.

خطبه‌های نهج البلاغه هم چه در عرفان  
نظری و چه در عرفان عملی از ویژگی خاصی  
برخوردار است، به طوری که تا حد اعجاز  
می‌درخشد.

بررسی سیره رسول اکرم و پیشوایان اسلامی

و همچنین تراجم احوال شخصیت‌های برجسته  
اصحاب وارسته ایشان نشانگر عرفان اسلامی  
می‌باشد.

شهید آیت‌الله مطهری پس از طرح اینکه آیا  
عرفان در اسلام اصالت دارد و مانند فقه و تفسیر  
می‌باشد یا از علوم دخیله است مانند طب و  
ریاضیات می‌گوید:

«ما در این درس اجمالاً در حدی که روشن  
شود که تعلیمات اصلی اسلام می‌توانسته است  
الهام‌بخش یک سلسله معارف عمیق در مورد  
عرفان نظری و عملی بوده باشد مطالبی  
می‌آوریم، اما اینکه عرفای اسلامی چقدر از این  
تعلیمات به طور صحیح استفاده کرده‌اند و چقدر  
منحرف شده‌اند، مطلبی است که در این بحث‌های  
کوتاه و مختصر نمی‌توان وارد شد»<sup>۱</sup>.

سپس به برخی از آیاتی که دارای نکات  
عمیق عرفانی است اشاره می‌نماید و بعد  
می‌گوید:

«اینها و غیر اینها کافی بوده که الهام‌بخش  
معنویت عظیم و گسترده در مورد خود و جهان و  
انسان و بالاخص در مورد روابط انسان و خدا  
بشود».

اندیشمند مزبور در پایان بحث برخی از  
آیاتی را که «نیکلسون» از عرفان قرآنی انتخاب  
نموده است متذکر می‌شود.

علامه طباطبائی هم برای عرفان در اسلام

۱ - آشنایی با علوم اسلامی - بخش عرفان، انتشارات  
صدرا، ص ۸۶

اصالت بسزائی قائل است و واژه آیه را که قرآن کریم درباره آفرینش بارها به کار برده است نشانگر عمق عرفانی می‌داند و بیانات بلیغ امیرمؤمنان علیه السلام را مشتمل بر ذخایر بیکرانی از حقائق عرفانی و حیات معنوی معرفی می‌نماید.<sup>۱</sup>

### مقدمه دوم: منابع عرفان اسلامی

شناخت هر مکتبی را باید در تفکرات و سخنان اصیل آن مکتب جست و جو کرد و شناخت هر جامعه‌ای را در افراد آن جامعه. از این رو اگر موضوعی را خواستیم به اسلام نسبت دهیم باید از قرآن کریم و سخنان رسول اکرم و جانشینان او دریافت کنیم و اگر خواستیم به مسلمانان نسبت دهیم باید از مسلمانان دریافت نماییم. اشتباه این دو به یکدیگر گاهی اشتباهات فراوان و بزرگی را در پی داشته است.

برای نمونه در مورد فرهنگ اسلامی با توجه به نکته یاد شده حتماً باید مستند به آیه‌ای از قرآن یا مأخذی از معصوم گردد، ولی برای تبیین فرهنگ مسلمانان باید شواهدی را از دیدگاه مسلمانان و نقش ایشان در طول قرون متمادی بیان نمود.

فرهنگ اسلامی با فرهنگ مسلمانان اختلافات متعددی دارد:

۱- فرهنگ اسلامی جاودانه و فراگیر است، ولی فرهنگ مسلمانان به اختلاف زمانها و مکانها فرق می‌کند.

۲- اولی گویای اسلام ناب و خالص است، ولی دومی ممکن است مخلوطی از اسلام و افکار و سنن باستانی و ملی اقوام گوناگون مسلمان باشد.

۳- تعبد به فرهنگ اسلامی برای یک مسلمان ضروری و لازم است، ولی تقید به فرهنگ مسلمانان الزامی نمی‌باشد.

برای بیان عرفان اسلامی باید به منابع اصیل اسلامی توجه داشت و با استناد به آنها سخن گفت و گرنه ممکن است مخلوطی از تفکرات برخاسته از آراء و عقاید ملل گوناگون تحویل داده شود

برای نمونه کافی است بین ترکیب و واژه‌های اذان با شیوه معماری گنبد و مناره مقایسه گردد؛ اولی مربوط به فرهنگ اسلامی است و دومی در ارتباط با فرهنگ مسلمانان در کشورها و قرون اسلامی می‌باشد.

همچنین می‌توان موضوعات دیگری را هم نمونه آورد؛ مانند اخلاق اسلامی، فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی که ممکن است تفاوتی با اخلاق، فلسفه و عرفان مسلمانان داشته باشد.

۱- شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۱۴-۱۰۸.

حال برای بیان عرفان اسلامی باید به منابع اصیل اسلامی توجه داشت و با استناد به آنها سخن گفت و گرنه ممکن است مخلوطی از تفکرات برخاسته از آراء و عقاید ملل گوناگون تحویل داده شود.

سخن ما در این گفتار درباره عرفان ناب اسلامی است و از این رو تصمیم بر آن است که استشهاد به آیات و روایات گردد و حتی الامکان از اختلاط به غیر آن پرهیز شود.

### راههای معرفت

برای شناخت و معرفت راههای متعددی وجود دارد که به طور کلی می‌توان آنها را در سه راه خلاصه کرد: راه علم، راه عقل و راه عرفان. راه علم از حس شروع می‌شود و با تجربه و آزمایش تکمیل می‌یابد و راه عقل از فکر آغاز می‌گردد و به وسیله منطق و برهان تقویت می‌گردد و راه عرفان از فطرت و وجدان برمی‌خیزد و با تزکیه و عبادت شکوفا می‌شود.

معرفت الهی در سرلوحه معارف قرار گرفته است، ولی این سه راه را به عنوان طرق اصلی برای هر حقیقت اصلی می‌توان بیان نمود؛ مثلاً برای دریافت خوبی عدالت و زشتی ظلم می‌توان از سه راه طی طریق نمود. یک دانشمند به ارزش عدالت از طریق علم دسترسی پیدا می‌کند؛ مثلاً یک جامعه‌شناس یا حقوقدان ضرورت آن را در کاوشهای اجتماعی می‌یابد و یک فیلسوف با تجزیه و تحلیل عقلایی و یک

فرد وارسته اخلاقی هم با فطرتی پاک و بدون آرایش.

سومی زیبایی عدالت و زشتی ظلم را با وجدان خود درک می‌کند و از هرگونه ظلمی تفرج دارد. او با فطرت پاکش از زجر یک کبوتر رنج می‌برد و از گرسنگی یک انسان استعمارزده زجر می‌کشد و هیچ‌گونه نیازی نه به دلیل علمی دارد و نه به برهان فلسفی.

گر چه علم و عقل هم حسن عدالت و قبح ظلم را اثبات می‌کند، ولی ممکن است یک دانشمند در فرمولهای علمی گرفتار دغدغه گردد و یک فیلسوف هم در برهانی بودن آن تشکیک کند، ولی یک عارف آن را شهود می‌نماید و گرفتار هیچ‌گونه دغدغه و تشکیکی هم نمی‌گردد.

این سه نه تنها با یکدیگر منافات ندارند، بلکه اگر خالی از اشتباه باشند مؤید یکدیگر هستند؛ یکی منتهی به درک شهودی می‌شود، دومی عقلانی و سومی تجربی.

هر کس به زبانی سخن از وصف تو گوید. در فرهنگ اسلامی علم و عقل و عرفان هر کدام ارزش ویژه خود را دارند و هر یک راه ارزنده‌ای برای دریافت حقیقت می‌باشند. این سه، نه تنها منافاتی با یکدیگر ندارند، بلکه رهنمود به یک هدف و مقصود می‌دهند و پایان همه یکی است.

قرآن کریم بارها از علم تجلیل کرده است. همچنین در این کتاب آسمانی به صورت مکرر

معرفت قرار می‌گیرد و با استفاده دیگران از ساحت مقدس پیامبران راه سمع و نقل بر روی آنان گشوده می‌گردد.

راه عرفان راهی روشن، جذاب و نزدیک به معرفت الهی است؛ زیرا در این راه واسطه‌ای در استدلال وجود ندارد و آفتاب خود دلیل آفتاب می‌گردد، همچنانکه امام عارفان و امیر مؤمنان فرمود: «اعرفوا الله بالله»

### راه عرفان

راه عرفان راهی روشن، جذاب و نزدیک به معرفت الهی است؛ زیرا در این راه واسطه‌ای در استدلال وجود ندارد و آفتاب خود دلیل آفتاب می‌گردد، همچنانکه امام عارفان و امیر مؤمنان فرمود: «اعرفوا الله بالله».<sup>۴</sup>

خدای را با خود خدا بشناسید.

و خودش هم در پیشگاه الوهیت می‌گفت: «یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ».<sup>۵</sup>

۱- فاطر / ۲۸.

۲- رعد / ۱۹.

۳- فصلت / ۵۳.

۴- اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید - باب انه لا يعرف الا به.

۵- دعای صباح.

به عقل و اعمال قوای آن مانند تفکر و تدبیر و تعقل ارجاع شده است و نیز این سندارزنده الهی لبریز از مفاهیم عرفانی می‌باشد.

در مورد علم می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۱</sup>.

تنها بندگان دانشمند خداوند از او خشیت دارند.

البته بیمی که برخاسته از نظر به ابهت و عظمت ذی الجلال است منحصر به علماء و دانشمندان می‌باشد.

در مورد عقل هم می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۲</sup>.

تنها صاحبان خرد متذکر و متنبه می‌شوند.

و در مورد عرفان هم می‌فرماید: «أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>۳</sup>.

آیا کفایت نمی‌کند که پروردگارت نسبت به هر چیز حضور دارد.

علم و عقل و عرفان هر سه چراغهایی تابناک هستند که آدمی را هدایت می‌کنند. تبیین راه علم و عقل را به فرصت دیگری محول می‌نماییم، در اینجا اشاره‌ای به راه عرفان خواهیم داشت. البته این سه راه مربوط به انسانهای عادی است، ولی انبیاء الهی راهی بسیار برتر را هم در اختیار داشتند که عبارت از راه وحی و الهام می‌باشد که با افاضات الهی هم خودشان منور می‌گردند و هم به دیگران نورافشانی می‌کنند. راه وحی راهی روشن، بلکه تابان است که خالی از هر نوع اشتباه و خطا می‌باشد. از این رو معیار برای هرگونه

ای کسی که به ذات خود بر ذات خویش  
دلالت می‌کند.

معرفت عرفانی به طور مستقیم از فیوضات  
احدیت سرچشمه می‌گیرد و هستی او را دلیل او  
می‌داند نه چیز دیگری را، چنان که سید عارفان و  
زینت عابدان در مناجاتش می‌گفت: «بک  
عرفتک و انت دلتنی علیک و دعوتنی الیک و  
لولا انت لم ادر ما انت»<sup>۱</sup>.

به واسطه خودت من تو را شناختم و تو مرا  
راهنمایی بر خودت کردی و به سوی خویش  
خواندی و اگر تو نمی‌بودی من تو را  
نمی‌شناختم.

شبهه این مطلب را می‌توان در سخنان سنت  
انسلم مشاهده کرد.

عارف بیش از هر چیز توجه به خورشیدی  
دارد که او آینه‌های وجودی را منور ساخته، و  
توجه به هستی بی‌نهایتی دارد که به دیگران  
هستی بخشیده و به بی‌نیاز مطلق رو می‌آورد که  
فقیران را غنی ساخته است. از این رو در بینش  
خویش همه چیز را به خدا نیازمند می‌بیند و او  
را بی‌نیاز از همه چیز.

همچنانکه شهید عارفان و سید شهیدان  
عاشقانه می‌گفت:

«کیف یُسْتَدَلُّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر  
الیک»<sup>۲</sup>.

چگونه استدلال می‌شود برای تو به آن  
چیزی که در وجودش نیازمند به تو می‌باشد.

او خدا را آشکارتر از هر چیز می‌بیند و

مدلول را روشن‌تر از هر دلیل.

«ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی  
یکون هو المظهر لک»<sup>۳</sup>.

پروردگارا! آیا برای غیر تو ظهوری بیشتر از  
تو می‌باشد تا خواسته باشد او ظاهرکننده تو  
گردد؟!

«متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدُلُّ علیک  
و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل  
الیک»<sup>۴</sup>.

کی تو غائب شده‌ای تا نیاز به دلیلی داشته  
باشی که دلالت بر تو کند و کی تو دور شده‌ای تا  
آثار، آدمی را به تو رساند.

عارف در هاله‌ای از انوار الوهیت قرار  
می‌گیرد، به طوری که در پرتو آن خودش هم  
منور می‌گردد و اشعه پرفروغ آن را در روح و  
وجدانش لمس می‌کند و از این رو پس از رسیدن  
به مدلول نیازی به دلیل و برهان ندارد،  
همچنانکه ائمه هدی در نیایش خویش می‌گفتند:  
«فَالْحَقُّ بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَاکُونَ لَكَ عَارِفًا وَ  
عَنْ سِوَاكَ مَنْحَرَفًا»<sup>۵</sup>.

پروردگارا! مرا ملحق کن به نور عزت  
درخشان‌تر خویش تا آنکه عارف به تو گردم و از  
غیر تو روی برگردانم.

اشعه تابناک عرفان دل عارف را چنان منور

۱- دعای امام سجاد علیه السلام به نقل از ابی حمزه.

۲- دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

۳- همان.

۴- همان.

۵- مناجات شعبانیه.

می‌سازد که جمال زیبای الهی را می‌بیند و پیوسته در حال حضور به سر می‌برد و در پیشگاه عظمت او به عبادت می‌پردازد.

یکی از احبار به خدمت امیر مؤمنان رسید و گفت: آیا پروردگارت را هنگام پرستش او دیده‌ای؟

امام عارفان فرمود: «ما کنْتُ أعبد ربّاً لم أره». من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام بپرستم.

حبر مزبور گفت: چگونه دیده‌ای؟

امام فرمود: «لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار و لكن رآته القلوب بحقائق الایمان»<sup>۱</sup>.

دیدگان هنگام نظر او را درک نکنند، ولی دلها آن را به حقیقت ایمان دیده‌اند.

در اینجا کاملاً روشن می‌گردد که عبارت مولای متقیان بر مبنای شهود و رؤیت است، ولی رؤیت و شهودی مبتنی بر عرفان و ایمان.

علی بن شعبه حرانی در روایتی می‌گوید که امام صادق علیه السلام مقداری در مورد شناخت پروردگار سخن گفته، معرفتهای جاهلانه را مردود شمردند. سپس شخصی گفت: چگونه به توحید الهی می‌توان دست یافت؟

حضرت فرمود: «باب البحت ممکن و طلب الخروج موجود، ان معرفة عين الشاهد قبل صفة و معرفة صفة الغائب قبل عینه».

راه بحث امکان‌پذیر و راه فرار از این اشکالات باز است، انسان نسبت به هر چیزی که حاضر است اول به عین آن معرفت یافته و آن را

تمایز از دیگری شناخته و سپس به اوصاف آن پی می‌برد به خلاف غائب که اوصاف آن را پیش از عین آن می‌شناسد.

شخصی می‌گوید: «و کیف عين الشاهد قبل صفته؟»

چطور حاضر عینش قبل از صفتش شناخته می‌شود.

امام فرمود: «تعرفه و تعلم علمه و تعرف نفسک به و لا تعرف نفسک من نفسک و تعلم ان ما فيه له و به كما قالوا لیوسف ءانک لانت یوسف قال «أنا یوسف و هذا اخی» فعرفوه به و لم يعرفوه بغیره، و لا اثبتوه من انفسهم بتوهم القلوب»<sup>۲</sup>.

فرمود: تو نخست حاضر (خدا) را می‌شناسی و به علم او پی می‌بری و به خودت به وسیله او شناخت پیدا می‌کنی و خودت را از ناحیه خودت نمی‌شناسی و می‌فهمی که هر چه در نفس توست مال اوست و به او قائم است. سپس امام علیه السلام به شناخت برادران یوسف مثال می‌زند که پس از دیدن یوسف گفتند: آیا تو همانا یوسف هستی؟

یوسف گفت: من یوسف هستم و این هم برادر من می‌باشد.

آنها یوسف را به خود یوسف شناخته و نه بغیر او، و همچنین او را از ناحیه خودشان به

۱ - اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید - فی ابطال الرؤیه، ح ۶.

۲ - تحف العقول، انتشارات کتابچی، ص ۳۴۱.

واسطه توهّمات نفسانی اثبات نکردند. امام می‌فرماید همچنانکه یوسف را به وسیله خود او و بدون واسطه شناختند، عارفان هم خدا را پس از شهود به وسیله خود خدا می‌شناسند نه به واسطه غیر او.

مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین روایت دربارهٔ جمله «و تعرف نفسک به» می‌فرماید: «وانکشف له عند ذلک من حقیقة نفسه أنّها الفقیرة الی الله سبحانه المملوكة له»<sup>۱</sup>. برای عارف آشکار می‌شود از درک حقیقت و واقعیت نفس خویش که او فقیر و محتاج به پروردگار سبحان و مملوک او می‌باشد.

نیز علامه در ذیل روایت امیر مؤمنان که فرمود: «المعرفة بالنفس انفع المعرفین» می‌گوید: ظاهراً مراد از معرفتین، معرفت آفاقی و انفسی است و پس از آنکه معرفت انفسی را برتر از معرفت آفاقی می‌داند به واسطه آنکه در معرفت نفسانی علم حضوری وجود دارد و در معرفت آفاقی علم حصولی، سپس می‌فرماید:

«فاذا اشتغل الانسان بالنظر الی آیات نفسه و شاهد فقرها الی ربّها و حاجتها فی جمیع اطوار وجودها وجد امرأ عجیباً، وجد نفسه متعلّقة بالعظمة و الکبرياء متصلة فی وجودها و حیاتها و علمها و قدرتها و سمعها و بصرها و ارادتها و حبّها و سائر صفاتها و افعالها بما لا یتناهی بهاءً و سناءً و جمالاً و جلالاً و کمالاً من الوجود و الحیة و العلم و القدره و غیرها من کلّ کمال»<sup>۲</sup>. هنگامی که انسان مشغول مطالعه در آیات

نفسانی خویش گردد و فقر و نیاز او را در کلیه حالاتش به پروردگار خویش مشاهده نماید موضوع عجیبی را درک می‌کند، خودش را وابسته به عظمت و کبریای الهی می‌بیند و خود را در هستی و زندگی، علم، قدرت، شنیدن، دیدن، اراده، محبت و سائر صفات و افعال خویش متصل به وجودی می‌بیند که در بهاء و زیبایی و جلال و کمال و حیات و علم و قدرت و سائر کمالات بی‌نهایت و بی‌پایان است.

آری او خود را متصل به دریای بی‌پایانی از نور می‌بیند، ذره‌ای است که در شعاع خورشید قرار گرفته و آینه‌ای است که در مقابل تابش اشعه پر فروغ او واقع شده و هر کجا نوری است از انوار خداست.

دست پروردگان مکتب ولایت هم در مواقعی از طریق عرفانی به وجود پروردگار رهنمود می‌دادند، همچنانکه منصور بن حازم این موضوع را خدمت امام صادق علیه السلام بیان کرده می‌گوید: «أنتی ناظرتُ قوماً فقلتُ لهم انّ الله جلّ جلاله اجلّ و اعزّ و اکرم من ان یُعَرَف بخلقه، بل العباد یُعَرَفون بالله».

فقال علیه السلام: رحمک الله»<sup>۳</sup>.

من با مردمی مناظره کردم و به ایشان گفتم که خدای جل جلاله، بزرگوارتر و ارجمندتر و

۱ - تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۷۵.

۲ - همان، ج ۶، ص ۱۷۱.

۳ - اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید - باب أنّه لا یعرف الا به، ح ۳.



گرامی‌تر است از اینکه توسط مخلوقش شناخته شود، بلکه بندگان به سبب خداوند شناخته شوند.

امام فرمود: خدایت رحمت کناد.

حتی عرفان الهی به معرفت انبیاء و اولیاء هم نیاز ندارد، بلکه معرفت آنان نیازمند شناخت خداوند است، همچنانکه در دعا گفته می‌شود: «اللهم عرفنی نفسک، فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک». البته اولیاء الهی بهترین راهنما برای او می‌باشند.

### سرچشمه عرفان

همان‌طور که گفته شد، راه عرفان از فطرت و خلقت آغاز می‌شود و هر چه گنجینه فطرت مصفا‌تر گردد جلوه‌های عرفانی بیشتر می‌شود. بمانند هر خلق و خوی شریف اخلاقی که فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»<sup>۱</sup>.

ما به انسان راه را نشان دادیم، یا شکرگزاری می‌کند (و در آن صراط حرکت می‌نماید) و یا ناسپاسی کرده (از راه منحرف می‌شود).

دل مانند آینه‌ای است که ابتدا تابشی از انوار الوهیت در آن پرتو افکنده هر چه آینه صیقل یابد از آن بهره بیشتری می‌برد تا جایی که ممکن است غرق در انوار گردد و یکپارچه درخشان شود، ولی با آلودگی شبهه و گناه مکدر می‌گردد و تاریک می‌شود، تا آنجا که ممکن است محروم از انوار الهی شده، غرق در ظلمت گردد.

در مکتب دین هر انسانی بر فطرت توحید

چشم به جهان می‌گشاید و انگیزه خداجویی در وجدان و نهاد اوست، همچنانکه رسول اکرم ﷺ فرمود: «كَلَّ مولود یولد علی الفطرة یعنی المعرفة بانّ الله خالقه»<sup>۲</sup>.

هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود؛ یعنی خدا عزوجل را خالق خویش می‌داند.

عواملی مانند شبهه، محیط، تربیت غلط و غفلت است که او را منحرف می‌سازد و از این رو اگر بر فطرت الهی خویش باقی بماند این حس باطنی شکوفا می‌گردد، همچنانکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام پس از برشمردن نعمتهایی که خداوند متعال در جسم انسان عنایت نموده می‌فرماید: «حتی اذا اکتملت فطرتی و اعتدلت مرتی اوجبت علیّ حجّتك بان الهممتی معرفتك و رؤعتنی بعجائب حکمتک»<sup>۳</sup>.

هنگامی که خلقت من کامل گردید و مزاج من معتدل شد حجت خود را بر من لازم نمودی به اینکه معرفت خویش را به من الهام فرمودی و مرا به واسطه عجائب حکمت خود بی‌تاب ساختی.

هدایت آغازین از طرف اوست و جذبه نخستین از سوی معشوق می‌باید و گرنه کوشش عاشق بیچاره به جایی نمی‌رسد که فرمود: «یا مَنْ هدانی للایمان قبل ان اعرف شکر الامتنان»<sup>۴</sup>.

۱ - انسان / ۳.

۲ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر - باب فطرة الخلق علی التوحید، ح ۴.

۳ - دعای عرفه.

۴ - همان.

ای پروردگاری که مرا هدایت به ایمان کردی  
پیش از آنکه شکر انعام را بشناسم.  
امام سجاد علیه السلام هم پس از آنکه آفرینش  
آفریدگان را بیان می‌نماید می‌فرماید: «ثم سلک  
بهم طریق ارادته و بعثهم فی سبیل محبته»<sup>۱</sup>.  
سپس ایشان را به راه ارادتش روان ساخت و  
رهسپار طریق محبتش فرمود.

### ایمان به معبود و عشق به پرستش در سرشت آدمی

صفات و اعتقاداتی که با سرشت و خلقت  
آدمی عجین گشته در قالب زمان و مکان  
نمی‌گنجد. از این رو مشاهده می‌شود که در طول  
تاریخ در هر زمان و مکانی عشق به پرستش  
وجود داشته و دارد و وجود این همه معابد و  
مساجد و موقوفات وابسته بدان از این انگیزه  
درونی حکایت می‌کند.

اگر با یک نظر وسیع و همه جانبه به تمام  
جهان بنگریم، مشاهده می‌کنیم که میلیونها  
هکتار زمین به عشق معبود زیر پوشش کلیسا و  
کنیسه و مسجد است. همچنین میلیاردها ثروت  
وقف آنها و مراکز عام المنفعه در راه خدا گردیده  
است. این ایثار و اخلاص در کلیه مکانها و در  
تمامی زمانهاست.

این موضوع از یک انگیزه درونی در انسانیت  
حکایت می‌کند که پیوسته در همه قرنها و در  
همه مکانها وجود داشته و دارد، هم انسان  
سفیدپوست در وجدان خود ایمان به معبود را

احساس می‌کند و هم انسان سیاه پوست، هم  
بشر ماقبل تاریخ و هم انسان قرن بیستم. این  
همگانی و هر مکانی و همه آنی دلالت بر یک  
وجدان همگانی در نهاد انسانها می‌کند،  
همچنانکه مهر مادری در دل هر مادری نهاده شده  
و عشق فرزندی در او به ودیعه گذاشته شده  
است.

یکی از بهترین شاخصه‌های ارزشهای  
وجدانی و وجه تمایز بین آنها و آداب و عادات  
قومی و قراردادی همین است که اولی در  
محدوده‌ای نمی‌گنجد، ولی دومی در انحصار  
زمان و مکان با ملیت خاصی می‌باشد.

### عارف کیست

عرفان مقام بلند و بالایی است که در اوج  
حقائق قرار گرفته و دست هر کسی بدان راه ندارد.  
تنها بلند پروازانی را می‌طلبد که با بال معرفت و  
اطاعت به پرواز آیند تا در مسیر آن قرار گیرند. دل  
وارسته‌ای می‌خواهد و کردار شایسته‌ای تا به  
عالی‌ترین مقصد و مقصود هستی نزدیک شود و  
در مقام قرب جای گیرد که فرمود: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ  
مَالٌ وَلَا بَنُونَ. إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۲</sup>.

در دل عارف آرزویی جز خدا وجود ندارد که  
امام عارفان و امیر مؤمنان در دعایش اشک  
می‌ریخت و می‌گفت: «یا غایة آمال العارفين»<sup>۳</sup>؛

۱- صحیفه سجاده، دعای شماره یک.

۲- شعراء / ۸۹-۸۸.

۳- دعای کمیل.

ای پایان آرزو و مقصد و مقصود عارفان.

و در دعای جوشن کبیر هست:

«یا من هو منتهی همم العارفين»<sup>۱</sup>.

ای خدایی که نهایت و پایان همت و مقصود

عارفان هستی.

دلبستگی عارف به خداست و سرور و شادمانی او در مناجات وی خلاصه می‌گردد، همچنانکه در همان دعا گفته می‌شود: «یا سرور العارفين»<sup>۲</sup>؛ ای شادمانی دل عارفان.

عارف همیشه با خدا عشق می‌ورزد و او را همراه دل خویش می‌یابد و هیچ گاه غفلت از او نداشته، از وی دور نیست که فرمود: «یا من لا یبعد عن قلوب العارفين»<sup>۳</sup>.

ای کسی که از قلبهای عارفان دور نیستی.

عارف از هر دو جهان آزاد است و از هر تعلقی غیر از علقه الهی وارسته است که امام عارفان فرمود: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل ما یبعدها»<sup>۴</sup>.

عارف کسی است که نفسش را بشناسد، بنابراین آن را از آنچه او را از خدا دور می‌سازد، آزاد گرداند و پاکیزه نماید.

برای عارف، خدا مجهول و ناشناخته نیست که در پی او به دلیلی چنگ زند، بلکه او را از هر کسی بهتر می‌شناسد، همچنانکه فرمود: «یا معروف العارفين»<sup>۵</sup>؛ ای کسی که نزد عارفان شناخته شده‌ای.

عارف غرق در انوار ایزدی است و فروغ او تا اعماق دلش ریشه کرده است، همچنانکه امام

سجاد علیه صلوات الله می‌فرماید: «و سبحات وجهه لقلوب عارفیه شائفه».

انوار ایزدی دلهای عارفانش را جلا داده و روشن ساخته است.

او خوب می‌داند که آدمی چه گوهر گرانبهایی است و از این رو دل را اسیر غیر نمی‌سازد و از هر نامحرمی او را پاک می‌دارد و از هر چه او را از خدایش دور می‌کند منزّه می‌گرداند، همچنانکه خداوند یکی از پیامبران بزرگ حضرت ابراهیم را بدین صفت ستوده است که می‌فرماید: ﴿إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۶</sup>.

هنگامی که به محضر پروردگارش با قلبی سالم رفت.

آری قلب او سالم از هر آلودگی بود، سالم از شرک، سالم از گناه و سالم از هر نامحرمی.

عارف به هیچ مسکن و آرام‌بخشی رضایت نمی‌دهد و بجز سکون به الله به هیچ چیز دیگر آرامش ندارد «و مساکن ترضونها»<sup>۷</sup> نمی‌شناسد.

عارفان درجات و مقاماتی دارد و شاهبازان این طریقه پیوسته از پروردگار متعال عالی‌ترین

۱- دعای جوشن کبیر، شماره ۹۹.

۲- همان دعا، شماره ۵۲. ابن سینا هم در مقامات العارفين به همین نکته اشاره می‌کند.

۳- همان دعا، شماره ۶۳.

۴- الدرر الغرر بنقل تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۷۳.

۵- دعای بعد از زیارت امام هشتم علیه السلام.

۶- صافات / ۸۴.

۷- مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر - مناجات العارفين.

مقام و تداوم در آن را خواستار بودند، همچنانکه امام سجاد در مناجاتش می‌گفت: «واجعلنی من اخص عارفیک». پروردگارا مرا از عارفان ویژه خویش قرار ده.

### محور عرفان

اولین سخن در عرفان شناخت خداوند و یگانگی اوست، همچنانکه امام عارفان و امیرمؤمنان می‌فرماید: «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده»<sup>۱</sup>.

آغاز دین شناخت اوست و کمال شناخت او تصدیق وی است و کمال تصدیق به او یگانه‌دانستن اوست.

توحید الهی خورشید تابناکی است که در عرفان اسلامی می‌درخشد، توحید زیربنای کلیه تفکرات دینی است و توحید روح و جان اعمال و دستورات اسلامی است. توحید بی‌شائبه و خالصی را که قرآن معرفی می‌کند بیانگر اوج معرفت اسلامی است. قرآن لبریز از توحید و توجه به پروردگار متعال می‌باشد که در عالی‌ترین سطح عرفانی قرار گرفته است.

در عرفان اسلامی وجود پاینده و پایدار به ذات مقدس الهی انحصار دارد، به طوری که بقیه موجودات وابسته بدو می‌باشند و هیچ‌گونه استقلالی از خود ندارند.

یکی از اسماء الهی «قیوم» است، قیوم یعنی وجود قائم به ذات، پاینده، وجودی که هستی او

به خودش می‌باشد و هستی دیگران به او بستگی دارد، حافظ همه چیز در صحنه آفرینش است و هر چیزی در زیر پوشش و احاطه قدرت او می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الله لا اله الا هو الحیُّ القيوم﴾<sup>۲</sup>.

پروردگاری که هیچ معبودی جز او نیست، زنده و پاینده است.

واژه «قیوم» صیغه مبالغه است؛ یعنی وجود بی‌نیاز الهی ذره‌ای وابسته به دیگری نیست و وجودات دیگر هم به تمام معنی نیازمند به او هستند.

در قرآن کریم حضور الهی بر کلیه موجودات به صورت دائمی و همیشگی بارها بیان شده است، تا آنجا که پس از اشاره به آیات آفاقی و انفسی می‌فرماید: ﴿اولم یکف برک انه علی کل شیء شهید﴾<sup>۳</sup>.

آیا اینکه پروردگار تو بر هر چیز حضور دارد کافی نمی‌باشد.

و امیر مؤمنان چقدر برجسته و جالب این حضور را بیان نموده و فرموده است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه».

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- بقره / ۲۵۵.

۳- فصلت / ۵۳. صدر المتألهین می‌فرماید این آیه اشاره به برهان الصدیقین دارد؛ زیرا در آن برهان واسطه‌ای در استدلال وجود ندارد، بلکه با نگرش به وجود، استدلال بر خداوند می‌شود؛ زیرا اصل در وجود آن است که واجب الوجود باشد. بنگرید به: اسفار، ج ۶، ص ۱۴.

## آفریننده و آفریده

در مورد رابطه بین آفریننده یا خالق و مخلوق، اهل علم و فلسفه و عرفان هر یک تعبیراتی دارند. گروهی محرک و متحرک، جماعتی مؤثر و اثر، عده‌ای علت و معلول، جمعی واجب و ممکن، پاره‌ای شیء و فیء، برخی جمال و آینه، و تعدادی هم یم و نم (دریا و رطوبت) گفته‌اند، ولی گویاترین و صادقانه‌ترین تعبیر همان است که قرآن مجید می‌فرماید که همان «آیه» می‌باشد. این کتاب آسمانی در دهها مورد جهان و پدیده‌های شگرف آن را آیات الهی معرفی می‌کند، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَمِن آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾<sup>۱</sup>.

از نشانه‌های پروردگار، آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو پراکنده هستند.

آیه کامل‌ترین تعبیر ممکن است. آفریدگان کلمات وجودی هستند که نشانگر آفریننده می‌باشند، نشانگر علم و قدرت او و نشانگر جمال و جلال او.

غناء الهی و فقر آفریدگان در عرفان اسلامی کاملاً مشهود است و در این جهت تبعیضی هم بین آفریدگان وجود ندارد، بلکه همگان به ساحت مقدس ذی‌الجلال نیاز دارند. قرآن مجید در مورد انسانها می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۲</sup>.

ای انسانها، شما نیازمندان به پروردگار

هستید و خداوند تنها بی‌نیاز ستوده است. او بی‌نیاز ستوده است<sup>۳</sup> و بی‌نیاز بردبار است<sup>۴</sup> (در مقابل بدیهای بندگان) و بی‌نیاز صاحب رحمت است<sup>۵</sup> و بی‌نیاز از جمیع جهانیان می‌باشد<sup>۶</sup>. اوست که دیگران را بی‌نیاز می‌گرداند، همچنانکه فرمود: ﴿وَأَنَّ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾<sup>۷</sup>.

او «پروردگار» کسی است که بی‌نیاز می‌کند و سرمایه می‌دهد.

عالم و آدم در پیشگاه عظمت الله صفرهایی بیش نیستند که خود به خود شأنی ندارند، ولی هنگامی که وابسته و متعلق به او می‌گردند، ارزشی پیدا می‌کنند.

سید شهیدان و شهید عارفان در مناجات خویش می‌گوید:

«الهی کیف استعز و فی الذلة اركزتني، ام كيف لا استعز و اليك نسبتني، الی کیف لا افتقر و انت الذی فی الفقراء اقمتني، ام كيف افتقر و انت الذی بجدك اغنيتني»<sup>۸</sup>.

پروردگارا چگونه اظهار عزت کنم، در حالی که در ذلت قرارم دادی، یا چگونه اظهار عزت

۱- شوری / ۲۹.

۲- فاطر / ۱۵.

۳- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾، حج / ۶۴.

۴- ﴿غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾، بقره / ۲۶۳.

۵- ﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ﴾، انعام / ۱۳۳.

۶- ﴿غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾، آل عمران / ۹۷.

۷- نجم / ۴۸.

۸- بخشی از دعای عرفه.

نمایم، در حالی که مرا به خودت نسبت داده‌ای. پروردگارا چگونه محتاج نباشم، حال آنکه مرا در میان فقرا قرار داده‌ای، یا چگونه خود را محتاج بدانم، در حالی که با جود و کرمت بی‌نیازم گردانیده‌ای.

همین امام بزرگوار دو صحنه را به خوبی ترسیم می‌کند؛ یکی شکوه ایزدی و دیگری فقر انسانی، در یک طرف همه‌اش احسان و انعام و در طرف دیگر همه‌اش نیاز و تقصیر.

آنجا که نام پروردگار را بیان می‌کند می‌گوید: «انت الذی انعمت، انت الذی احسنت، انت الذی اجملت...»

تو همانی که نعمت عطا کردی، تو همانی که نیکی کردی، تو همانی که زیباگونه رفتار کردی. و هنگامی که نام خود را به میان می‌آورد می‌گوید:

«انا الذی اسأت، انا الذی اخطأت، انا الذی هممت»<sup>۱</sup>.

من همانم که بدی کردم، من همانم که خطا کردم، من همانم که اهتمام به تقصیر ورزیدم. مشابه آن را در مناجاتهای پدر بزرگوارش امیرمؤمنان و امام عارفان هم مشاهده می‌کنیم که در پیشگاه الوهیت با دلی زار و دیده‌ای اشکبار می‌گفت:

«... مولای یا مولای انت العظیم و انا الحقیر و هل یرحم الحقیر الا العظیم. مولای یا مولای انت القوی و انا الضعیف و هل یرحم الضعیف الا القوی»<sup>۲</sup>.

آقای من، ای آقای من، تو بزرگ و با عظمت هستی و من خرد و کوچک هستم و آیا فرد حقیر را جز شخص بزرگ رحم می‌کند؟

آقای من، ای آقای من، تو نیرومندی و من ناتوان و آیا فرد ناتوان را جز نیرومند مورد ترحم قرار می‌دهد؟

امام سجاد علیه السلام هم در مناجات خویش می‌گوید:

«یا غنی الاغنیاء هانحن عبادک بین یدیک و انا افقر الفقراء الیک فاجبر فاقتنا بوسعک سبحانک نحن المضطرون الذین اوجببت اجابتهم»<sup>۳</sup>.

ای ثروت ثروتمندان، اینک ما بندگان در پیشگاه تو هستیم و من نیازمندترین نیازمندان به تو هستیم. با گستردگی بذل و عطای خویش فقر و نیاز ما را جبران فرما، منزهی تو ما درماندگانی هستیم که تو لازم دانسته‌ای پذیرش آنها را.

### عظمت الهی و خردی انسان

عارف به جایی می‌رسد که فقط عظمت و بزرگی را در ذات مقدس ذی‌الجلال می‌شناسد و دیگران را در پیشگاه او خرد و کوچک می‌بیند. امیر مؤمنان در جنگ صفین خطبه غرائی را ایراد نمود، یک نفر از ارادتمندان به صورت مبالغه‌آمیزی وی را ستود، حضرت فرمود:

۱- دعای عرفه.

۲- مناجات در مسجد کوفه، از مفاتیح الجنان.

۳- صحیفه سجادیه، دعاء ۱۰.

«أَنْ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَ جَل مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعَظْمِ ذَلِكَ كَلِّ مَا سِوَاهُ»<sup>۱</sup>.

کسی که جلالت خدا نزد او با اهمیت و مرتبه‌اش در دل او بلند است سزاوار است که به واسطه بزرگواری و بلند مرتبه بودن خدا هر چیز غیر از او را کوچک بشمارد.

عارف شیفته الهی است. عارف سراپا غرق در ابهت کمال و عظمت جلال است، تا آنجا که فقط وجود بی‌پایان او را می‌بیند و تنها سر به آستان او می‌ساید، نه خود را می‌شناسد نه غیر را و فقط او را، خود را به صورت ذره‌ای در شعاع خورشید، بلکه پر کاهی در محضر جلال می‌بیند و غیر را هم به صورت ذراتی وابسته و موجوداتی کاملاً نیازمند، تا آنجا که عاشقانه در مورد پروردگار می‌گوید: «سبحانک ما اعظم شأنک...»<sup>۲</sup>.

و در باره خویش می‌گوید: «و ما انا یا سیّدی و ما خطری»<sup>۳</sup>؛ من که هستم ای آقای من و چه اهمیتی دارم و در مورد دیگری هم می‌گوید: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم»<sup>۴</sup>.

خالق در نزد ایشان بزرگ است؛ در نتیجه هر چه غیر از او می‌باشد در دیدگاه آنان خرد و کوچک است.

عارف در پیشگاه عظمت و جلال کبریایی غرق حیرت است. از این رو می‌سراید که: «فلسنا نعلم کنه عظمتک الا نعلم أنّک حیّ قیوم».

پروردگارا به کنه بزرگی و جلال تو آگاهی نداریم مگر آنکه همین قدر می‌دانیم که تو زنده و پاینده هستی. حیات اصیل و جاودانه از آنِ توست و قوام کلیه موجودات به تو<sup>۵</sup>.

قدرتها، عزتها و تملکها همه وابسته و موقتی و اعتباری هستند و تنها واقعیت و حقیقت و دوام، از آنِ خداوند سبحان است.

«و کُلٌّ عَزِيزٌ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ وَ کُلٌّ قَوِيٌّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ وَ کُلٌّ مَالِكٌ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ»<sup>۶</sup>.

هر عزیزی بجز او ذلیل است و هر نیرومندی بجز او ناتوان است و هر مالکی به غیر او مملوک است.

همه عالم، در قبضه قدرت اوست؛ چه خواسته و چه ناخواسته.

﴿وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾<sup>۷</sup>.

تسلیم اوست هر چه در آسمانها و زمین است؛ چه خواسته و چه ناخواسته.

بی‌شک فردی که به زبان انکار خدا را می‌کند سلولهای زبانش در قبضه قدرت الهی است.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲- همان، خطبه ۱۰۸/۱۰۹.

۳- دعای ابوحزمه شمالی ۳۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴/۱۹۳.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۵۹/۱۶۰. سعدی می‌گوید: همه هر چه هستند از آن کم‌ترند / که با هستی‌اش نام هستی برند.

۵- همان، خطبه ۱۶۰.

۶- همان، خطبه ۶۴/۶۵.

۷- آل عمران / ۸۳.

امیرمؤمنان می‌فرماید: «کُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَمَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ»<sup>۱</sup>.

هر موجودی در پیشگاه عظمت او خاضع و خاشع است و هر وجودی به او پاینده است و قوام دارد، بی‌نیازکننده هر فقیر و عزت‌بخش هر ذلیل و نیرودهنده هر ناتوان و پناهگاه هر اندوهناک است.

### ثمرات عرفان

عرفان ثمرات ارزشمند فراوانی دارد؛ مانند انس به خدا، اطمینان و آرامش دلها، تسلیم و رضا، عبادت و اطاعت که در رأس آنها می‌توان عشق و محبت به ساحت مقدس الهی را دانست.

محبت و عشق یکی از ثمرات دل‌انگیز عرفان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾<sup>۲</sup>.

و آنهایی که ایمان آوردند شدیدترین محبت را نسبت به خداوند دارند.

نتیجه جهالت هم دشمنی و عداوت است، همچنانکه امام عارفان فرمود: «الناس اعداء ما جهلوا»<sup>۳</sup>.

مردمان دشمن چیزی هستند که نشناسند.

ایمان که خود پدیده عرفان است رابطه تنگاتنگی با محبت دارد.

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام پرسید که آیا حب و بغض جزء ایمان است. امام علیه السلام فرمود: «هل الايمان الا الحب والبغض»<sup>۴</sup>.

آیا ایمان جز دوستی و دشمنی چیز دیگری است؟

در مکتب عرفان محور محبت خداست، همچنانکه امام سجاد علیه السلام در دعایش می‌گوید: «اسألک حبّک و حبّ من یحبّک و حبّ کل عمل یوصلنی الی قربک»<sup>۵</sup>.

پروردگارا از تو می‌خواهم محبت خود را به من عنایت فرمایی و محبت هر کسی که تو را دوست می‌دارد و محبت هر کاری که مرا به تو نزدیک می‌سازد.

از این رو محبت را در سه بخش می‌توان تبیین نمود:

### محبت خداوند

محبت الهی غذای روح عارف است و دل او در هاله‌ای از محبت وی قرار دارد. همچنانکه به موسی کلیم علیه السلام فرمود: ﴿وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾<sup>۶</sup>.

موسیا، محبتی را از خود بر دل تو افکندم و تو باید تحت مراقبت ویژه خودم ساخته و پرداخته شوی.

و ای خوشا آنان که با خمیرمایه محبت،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲- بقره / ۱۶۵.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۰.

۴- اصول کافی، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۵.

۵- مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر - مناجات المحبین.

۶- طه / ۳۹.



ساختگان الهی و پرداختگان اویند.

محبت خداوند به منزله آب زلالی است که به ریشه گیاهی می‌رسد و آن را بارور و شاداب می‌سازد و مانند شهد شیرینی است که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود و جایگزینی نمی‌پذیرد. همچنانکه امام سجاد (ع) در پیشگاهش می‌گفت: «من ذالذی ذاق حلاوة محبتک فرامنک بدلاً»<sup>۱</sup>.

پروردگارا، آیا چه کسی است که شیرینی محبت تو را چشیده باشد، ولی غیر تو را بپذیرد. برای دوستان الهی شیرینی انس با خدا از هر چیز بیشتر است و آن را با هیچ‌گوهی معاوضه نمی‌نمایند، پیوسته با خدا عشق می‌ورزند و در پیشگاهش به گفت و گو و ستایش می‌پردازند، همچنانکه سید شهیدان (ع) می‌گوید: «یا من اذاق احبائهم حلاوة المؤمنة فقاموا بین یدیه متملقین»<sup>۲</sup>.

ای خدایی که به دوستانش شیرینی انس با خود را چشانیده است؛ در نتیجه در پیشگاه او ستایش کنان به پا خاسته‌اند.

در پرتو محبت الهی سعادت دنیا و آخرت است، همان‌طور که امام سجاد (ع) می‌گفت: «وانهج لی الی محبتک سبیلاً سهلة اکمل بها خیر الدنیا و الآخرة»<sup>۳</sup>.

پروردگارا به سوی محبت خود راه آسانی را به روی من بگشا که به سبب آن خیر دنیا و آخرت را کامل نمایم.

در کتاب عرفان، محبوب پایان راه حیب و

غایت آرزوهای وی است، همچنانکه امام سجاد در پیشگاهش می‌گفت: «یا غایة آمال المحبین»<sup>۴</sup>؛ (ای پایان آرزوهای دوستداران) و با وجود او دل به دیگری نسپرد، بلکه از همه بریده و به دوست پیوسته و فقط از او هم‌ورا می‌خواهد، همچنانکه می‌گفت: «و فرغ قلبی لمحبتک»<sup>۵</sup>؛ (قلب مرا برای محبت خویش فارغ از اغیار ساز). و پیوسته می‌خواست که دلش فقط گنجینه‌ای از محبت او باشد «و فرغت فؤاده لمحبتک»<sup>۶</sup>؛ (و مرا از زمره کسانی بساز که قلبشان را برای محبت خود فارغ از هر چیز دیگر ساخته‌ای).

### سرچشمه محبت

محبت از خدا آغاز می‌شود و در حیب شکوفا می‌گردد. یکی از نامهای زیبای الهی «ودود» است. ودود یعنی دوست دارنده و از آنجا که صیغه مبالغه است یعنی بسیار دوست دارنده. همان‌طور که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْعَفْوَُّرُ الْوُدُودُ﴾<sup>۷</sup> (و او بخشنده و دوست دارنده است) شعیب پیامبر به قوم خویش می‌فرمود:

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر - مناجات المحبین.

۲- دعای عرفه.

۳- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ - مکارم الاخلاق.

۴- مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر - مناجات المحبین.

۵- صحیفه سجادیه، دعای ۲۱.

۶- مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر - مناجات المحبین.

۷- بروج / ۱۴.

﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾<sup>۱</sup>.

از پروردگار خویش طلب بخشایش کنید و سپس به سوی او برگردید که همانا پروردگار من مهربان دوست دارنده است.

خداوند در مورد موسی می‌فرماید: این من بودم که محبتی از خویش را در دل تو افکندم<sup>۲</sup> و هنگامی که مزده مؤمنان آینده را می‌دهد، می‌فرماید: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾<sup>۳</sup>؛ (خداوند آنها را دوست دارد و آنها خدا را دوست دارند).

شهید راه عرفان و عدالت، امام حسین علیه السلام هم در دعایش می‌گفت: «و انت الذی ازلت الاغيار عن قلوب احبائك حتى لم يحبوا سواک و لم يلجئوا الی غیرک»<sup>۴</sup>.

پروردگارا تو هستی که اغیار را از دل‌های دوستان خودت دور ساخته تا آنجا که غیر از تو را دوست نداشتند و به غیر تو پناه نبردند.

آری خداست که با باران رحمت خویش دل آدمی را از هر گرد و غباری پاک می‌کند تا فقط او را دوست بدارد و از هر غشی مبرا می‌سازد تا تنها به او عشق بورزد و تنها اوست که هر رنگی را از دل حبیب می‌زدايد تا فقط به صبغة الله مزین گردد: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾<sup>۵</sup> (و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟).

خداوند در مورد محبت ایمان می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبَ الْيُكْمِ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ الْيُكْمِ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾<sup>۶</sup>.

خداوند متعال ایمان را محبوب شما ساخت

و آن را در دل شما جلوه و زینت داد و کفر و گناه و عصیان را برای شما مکروه و ناخوشایند داشت.

امام زین العابدین علیه السلام هم می‌فرماید: «الحمد لله الذی تحبب الی و هو غنی عنی»<sup>۷</sup>.

سپاس خداوندی راست که به من اظهار دوستی می‌کند، در حالی که بی‌نیاز از من می‌باشد.

به طور کلی فطرت و نهاد آدمی بر پایه محبت الهی بنا شده است، ولی در اثر گناه، غبار غفلت بر روی دل او به صورت زنگاری نشسته، او را غافل می‌سازد، محبت و عشق به خدا مانند عشق و محبت کودک به مادر خود در خلقت و سرشت آدمی نهاده شده است، همان طور که امام سجاد فرمود: «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً و اخترعهم علی مشیته اختراعاً ثم سلک بهم سبیل ارادته و بعثهم فی سبیل محبته»<sup>۸</sup>.

خداوند متعال موجودات را به قدرت خود ابداع کرد و به مقتضای مشیت خویش جامه هستی پوشاند و به همان راه که ارادت او بسودروان داشت و رهسپار طریق محبت

۱- هود / ۹۰.

۲- ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾ طه / ۳۹.

۳- مائده / ۵۴.

۴- دعای عرفه.

۵- بقره / ۱۲۸.

۶- حجرات / ۷.

۷- صحیفه سجاده، دعای یک.

۸- دعای افتتاح.

خویش گردانید.

رسول خدا ﷺ فرمود: برای هر یک از اینها که گفتید فضیلتی است، ولی جواب پرسش من نیست.

سپس فرمود: «و لکن أوثق عرى الإيمان الحبُّ في الله و البغض في الله و توالى اولياء الله و التبري من اعداء الله»<sup>۳</sup>.

محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و دوستی اولیاء خدا و ویزاری از دشمنان خداست.

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: کسانی که برای خدا با یکدیگر دوستی می‌کنند روز قیامت بر روی منبرهای نور می‌باشند، به طوری که نور چهره و نور تن و نور منابر آنها همه چیز را روشن می‌کند به درجه‌ای که به آن معرفی می‌شوند و گفته می‌شود اینها افرادی هستند که در مسیر الهی با یکدیگر دوست شده‌اند.<sup>۴</sup>

امام سجاد آنانی را که در راه خدا با یکدیگر دوستی می‌کنند به صورت چهره‌هایی مشخص در روز قیامت به عنوان «مُتَحَابِّونَ فِي اللَّهِ» (افرادی که با یکدیگر در راه خدا دوست شده‌اند) معرفی می‌فرماید.<sup>۵</sup>

امام باقر هم فرمود: «اگر می‌خواهی بدانی در تو خیری هست به دلت نگاه کن، اگر اهل طاعت

## محبت دوستان خدا

همان‌طور که ایمان عبارت از محبت الهی است، محبت دوستان الهی هم بخشی از ایمان به شمار می‌رود، همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾<sup>۱</sup>.

مردان مؤمن و زنان مؤمن برخی دوستان برخی دیگرند.

رسول اکرم فرمود: «وَدُّ الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ»<sup>۲</sup>.

دوستی مؤمن با مؤمن برای خدا و در مسیر الهی از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است.

گمان نشود که چگونه با وجود محبت خدا محبت غیر او در دل جای می‌گیرد؛ زیرا محبت دوستان الهی در عرض محبت خدا نیست، بلکه در طول و مسیر آن می‌باشد.

امام صادق ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ ابْغَضَ اللَّهَ وَ اعْطَى اللَّهَ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ».

هر که برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد و برای خدا عطا کند، از کسانی است که ایمانش کامل شده است.

روزی پیامبر اکرم از اصحابش پرسید که کدام یک از دستاویزهای ایمان محکم‌تر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. بعضی از آنها گفتند نماز و برخی گفتند زکات و بعضی گفتند روزه و برخی گفتند حج و عمره و بعضی گفتند جهاد.

۱ - توبه / ۷۱.

۲ - اصول کافی، ج ۴، باب الحب في الله و البغض في الله.

۳ - همان، ح ۶.

۴ - همان، ح ۴.

۵ - همان، ح ۸.

خدا را دوست و اهل معصیت خدا را دشمن بدارد در تو خیر است و خدا تو را دوست می‌دارد و اگر اهل طاعت خدا را دشمن و اهل معصیت خدا را دوست دارد در تو خیر نیست و خدا دشمنت دارد. سپس می‌فرماید: «والمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ و هر کسی همراه با دوست خود می‌باشد<sup>۱</sup>.

### چه کسانی را دوست داشته باشیم

هنگامی که معیار محبت و محور آن خدا باشد قهراً باید بنگریم که خداوند چه کسانی را دوست دارد، آنها را دوست داشته و چه کسانی را دشمن می‌دارد، آنها را دشمن داشته باشیم.

قرآن مجید در این باره موضوع را کاملاً روشن ساخته است، چنان که در آیات متعددی می‌فرماید: خداوند متعال متوکلان<sup>۲</sup>، نیکوکاران<sup>۳</sup>، توبه‌کنندگان<sup>۴</sup>، پرهیزکاران<sup>۵</sup>، عدالت‌پیشگان<sup>۶</sup>، مجاهدان «رزمندگان»<sup>۷</sup>، صابران<sup>۸</sup> و پاک‌کنندگان خویش<sup>۹</sup> را دوست می‌دارد.

و متقابلاً پروردگار متعال فسادکنندگان<sup>۱۰</sup>، تـجـاوـزکاران<sup>۱۱</sup>، ظالمان<sup>۱۲</sup>، مستکبران<sup>۱۳</sup>، خائنان<sup>۱۴</sup>، اسراف‌کنندگان<sup>۱۵</sup> و هر کسی که متکبرانه به دیگران فخر فروشی کند<sup>۱۶</sup>، دوست نداشته و دشمن می‌دارد.

### محبت اعمال خداپسندانه

حبیب پیوسته در فکر رضایت محبوب است

و کاری را که او نمی‌پسندد انجام نمی‌دهد. از این رو کسی که خدا را دوست دارد همیشه در مسیر رضای او گام بر می‌دارد.

قرآن مجید مسیر محبت و رضایت خداوند را به طور کلی بیان نموده می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۱۷</sup>.

[ای رسول الله] بگو اگر شما خداوند را دوست دارید مرا پیروی کنید، تا خداوند شما را دوست بدارد.

در آیه مزبور به چند نکته اشاره شده است:

۱- لازمه دوست داشتن خدا پیروی از پیامبر اوست.

۲- نتیجه پیروی از پیامبر آن است که خدا هم انسان را دوست خواهد داشت.

- ۱- همان، ح ۱۱.
- ۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ بقره / ۱۹۵.
- ۳- ﴿وَاحْسِنُوا إِلَى اللَّهِ يَحِبِّ الْمُحْسِنِينَ﴾ بقره / ۱۹۵.
- ۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾ بقره / ۲۲۲.
- ۵- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ آل عمران / ۷۶.
- ۶- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ مائده / ۴۲.
- ۷- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ﴾ انعام / ۴.
- ۸- ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ آل عمران / ۱۴۶.
- ۹- ﴿يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ بقره / ۲۲۲.
- ۱۰- ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ مائده / ۶۴.
- ۱۱- ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ بقره / ۱۹.
- ۱۲- ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ آل عمران / ۵۷.
- ۱۳- ﴿أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ نحل / ۲۳.
- ۱۴- ﴿أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ انفال / ۵۸.
- ۱۵- ﴿أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ اعراف / ۳۱.
- ۱۶- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ لقمان / ۱۸.
- ۱۷- آل عمران / ۳۱.

۳- ادعای محبت الهی و سربیزی از پیروی رسول الله، ادعایی پوچ و باطل است. چه خوب گفته است: تعصی الاله و انت تظهر حبه؟<sup>۱</sup> پروردگار را عصیان می‌ورزی، در حالی که محبت او را اظهار می‌داری؟

### انگیزه اطاعت

انگیزه برخی از افراد در عبادت الهی شوق به بهشت است و برخی خوف از جهنم، ولی انگیزه عارف عشق و سپاسگزاری از حق است که برخاسته از عرفان و آگاهی می‌باشد.

امیر مؤمنان و امام عارفان می‌فرماید: «ان قوماً عبدوا الله رغبة، فتلك عبادة التجار و ان قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد و ان قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الاحرار»<sup>۲</sup>.

گروهی خدا را از روی رغبت (به ثواب و پاداش) بندگی می‌کنند، و این عبادت بازرگانان است. گروهی خدا را از ترس بندگی می‌نمایند و این عبادت غلامان است و گروهی از روی سپاسگزاری خدا را بندگی می‌کنند و این عبادت آزادگان است.

ائمہ اطهار در پیشگاه الوهیت می‌گفته‌اند: «لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک الا فی وقت ایقظتني لمحبتک»<sup>۳</sup>.

پروردگار! توانی ندارم که از عصیان تو روی برتابم مگر آن گاهی که تو مرا برای محبت خویش بیدار گردانی.

آدمی به هنگام معصیت غرق در غفلت است.

از این رو دل به مجاز می‌بندد مگر آن گاهی که خداوند او را هوشیار و بیدار گرداند تا محبت الهی را به محبت شیطانی نفروشد و از آن به واسطه سراب چشم نبوشد و احلام را مقدم بر انعام ندارد.

عارف در پرتو محبت، رنج حلال را بر گنج حرام ترجیح می‌دهد و شدت و سختی را بر آسایش و راحتی مقدم می‌دارد و بلکه محبوب‌تر می‌داند. همان طوری که یوسف صدیق هنگامی که پری رویان مصری با آغوش باز او را دعوت به خویش نمودند دست تضرع به ساحت الهی برداشته، گفت: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾<sup>۴</sup>.

پروردگار! زندان برای من محبوب‌تر است از آنچه اینان مرا دعوت بدان می‌کنند.

امیر مؤمنان علی عليه السلام می‌فرمود: «و الله لان ابيت علي حسك السعدان مسهداً او اجر في الاغلال مصفداً احب الي من ان القى الله و رسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشيء من الحطام»<sup>۵</sup>.

سوگند به خدا اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان بگذرانم یا مرا در غلها و زنجیرها بکشند محبوب‌تر است نزد من از اینکه خدا و رسول را

۱- تحف العقول، ص ۳۰۳، منقول از امام باقر العلوم عليه السلام.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.

۳- مناجات شعبانیه.

۴- یوسف / ۳۳.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

روز قیامت ملاقات کنم، در حالی که بر بعضی از بندگان ستم کرده، چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم.

آری خار بیابان برای مولی بهتر از پرنیان است و سلول زندان هم برای صدیق پسندیده‌تر از آغوش پریش مصری.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «انَّ افضل الناس عندالله من كان العمل بالحقِّ احبَّ اليه و ان نقصه و كرثه من الباطل و ان جرَّ اليه فائدة و زاده»<sup>۱</sup>.

برترین مردم نزد پروردگار شخصی است که عمل به حق گر چه او را تحت فشار قرار دهد و موجب نقصانش شود محبوب‌تر از باطل باشد گر چه در باطل زیادتی و منفعت او وجود داشته باشد.

نکته بسیار جالب توجه در فرمایش امام تعبیر به «احب» می‌باشد. برای افراد وارسته واقعاً رنج در راه خدا محبوب‌تر از گنج در راه باطل است، همچنانکه برای عمار و میثم، ریاضت و قناعت همراه با علی علیه السلام به مراتب محبوب‌تر از ریاست و ثروت در کنار معاویه بود.

امام سجاد از خداوند معال می‌خواست که دلش را در محبوب‌ترین راهها به سوی خود قرار دهد و می‌گفت: «واجب به فی احبَّ السبل الیک»<sup>۲</sup>.

آن حضرت در مورد بدنش می‌گفت: «و استعمل بدنی فیما تقبله منی و اشغل بطاعتک نفسی عن کل ما یرد علی حتی لا احب شیئاً من

سخطک و لا اسخط شیئاً من رضاک»<sup>۳</sup>. در بخش گذشته بیان کردیم که خداوند چه کسانی را دوست داشته و چه کسانی را دوست ندارد. دوستی و دشمنی خداوند به واسطه صفات خوب و یا ناپسند آنان است، همان آیات بهترین ملاک است که ما چه صفاتی را باید دوست داشته خود را مزین بدان سازیم و چه صفاتی را دشمن داشته از آن بیزاری جویم.

### عشق

عشق عبارت از محبت شدید و علاقه فراوان می‌باشد و شاید بتوان گفت معادل جمله‌ای است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿والذین آمنوا أشدُّ حُبًّا لله﴾<sup>۴</sup>.

واژه عشق در روایات اسلامی در موارد اندکی به کار رفته است که اینک سه مورد آن را بیان می‌نماییم:

۱ - پیامبر اکرم می‌فرماید: «انَّ الجَنَّةَ لأعشق من سلمان للجَنَّة»<sup>۵</sup>.

عشق بهشت به سلمان بیشتر از عشق او به

۱- همان.

۲- صحیفه سجادیه، دعای ۲۱.

۳- همان. و بدن مرا به کاری گمار که تو آن را می‌پذیری و مرا از هر چه به من روی می‌آورد به طاعت و فرمانبرداری خود مشغول دار تا چیزی که تو را به خشم می‌آرد دوست نداشته باشم و چیزی که موجب رضای دوست دشمن نداشته باشم.

۴- بقره / ۱۶۵.

۵- سفینة البحار، ماده عشق.

بهشت می‌باشد.

سلمان زینت بهشت است، همچنانکه برخی زینتِ مقام و افتخار آن هستند، نه اینکه مقام زینت برای آنها و افتخاری برای ایشان باشد.

۲ - هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از کربلا می‌گذشت اشک از دیدگانش جاری گشته، سخنانی را ایراد نمود تا آنکه فرمود: «و مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من کان بعدهم»<sup>۱</sup>.

اینجا قتلگاه عاشقان شهیدی است که نه پیشینیان از ایشان جلو می‌افتند و نه افرادی که پس از آنها می‌آیند به مقام ایشان دست یابند.

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود: «افضل الناس من عشق العبادة فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بیجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصیح من الدنيا، علی عسر ام علی یسر»<sup>۲</sup>.

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، دست به گردن آن آویزد، و از دل آن را دوست داشته باشد و با بدنش مباشرت بدان ورزد و اوقات خود را برای آن فارغ سازد. چنین شخصی باکی ندارد که در این جهان در سختی باشد یا راحتی.

### نکته

سبب اینکه در روایات واژه عشق اندک به کار رفته است شاید این باشد که چون سخنان ائمه اطهار علیهم السلام خالی از هرگونه مبالغه و گزاف است این واژه بلند را برای هر کس به کار نبرده‌اند، بلکه در مورد شیفتگان محراب عبادت که عشق بدان با روح آنها عجین گشته و درباره جانبازان میدان شهادت که اخلاص الهی تا اعماق وجودشان رخنه کرده، آن هم پیشتازان عاشورا و کربلا به کار برده‌اند.

①

۱ - همان.

۲ - اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۱۳۱.